

رساله حقایق الحقایق

آغاز آن رساله : « بعد از حمد بیحد و صلوات بیعد چنین گوید اقل الشعرا شرف بن محمد الرامی احسن الله عواقبه .. الح » این رساله تألیف شرف بن محمد متخلص به رامی است ، که مؤلف انیس العاشقین نیز همو است . رامی این رساله را در علم بدیع و بتقلید رساله حقایق السحر امام خواجه رشیدالدین معروف بوطواط ، و بنام سلطان شیخ ادیس بن شیخ حسن ایلخانی جلایر (متوفی ۷۷۶) ترتیب داده است ، این رساله مختصر بردو قسمت ، قسم اول پنجاه باب است باصطلاح استادان سابق با تصرف چند ، قسم ثانی ده بابست بتصرف سخن و روان متأخر .

این رساله معایبی دارد و مهم تر از همه عیوب آنست که در مورد ذکر شواهد شعریه نام شاعر را از قلم افکنده است - و مزایائی هم دارد که مهم تر از همه آن مزایای ذکر صنایعی است که متأخران بسکار برده یا نام آنها یافته اند و در حقایق السحر ذکر آنها نشده و یا تعریفی تازه در این کتاب از آن بعمل آمده است . از قبیل : لف و نشر بر هفت قسم - موقوف بر هشت نوع - کلام زاید و مکرر - بیان مکرر - استفهام و مغلظ - در معنی مغلظ گوید : « مغلظ آنست که شاعر بر سبیل تمثیل و مطایبه بیتی گوید که سامع تا لفظ آخر تصور مدح کند ، چون بیت تمام بخواند معلوم شود که ذمت ، چنانکه :

در شهر کسی نیست که می می نخورد الامن و محتسب که ما نیز خوریم

دیگر :

در بازی شطرنج ترا دستی نیست لیکن پدرت عظیم چوبین دستت

مثال :

عجب سربست حافظ را که اندر روز ها روزی

دو بیت از ناگهان خواند بغایت نیک بد خواند.

طرد العکس بر سه نوع - مستزاد بر سه نوع - مسدس و مسبع و

مثنی [در رباعیات و غیره که از شعرای معاصر ما آقای افسرخما-

سیات خود را در این باب بنا کرده اند] تلمیح الحاق - مسلسل

بر چهار نوع - مذیل بر دو نوع (و این سوای جناس مذیل

است) نوع اول آنست که شاعر رباعی گوید که هر سه قافیه او در

مصرع روی افتد و باقی الفاظ آن مصرع ردیف باشد . رباعی

ایدوست که دل زبنده برداشته نیکوست ، که دل زبنده برداشته

دشمن چو شنید می نگنجد ز نشاط در پوست ، که دل زبنده برداشته

نوع دوم آنست که شاعر قطعه گوید که اکثر الفاظ مصارع

ثانی را ردیف سازد و بر قافیه تقدم دهد چنانکه :

سزای تاج و تخت از مادر دهر معز الدین اویس بن حسن زاد

همیشه تا بود افلاک و انجم معز الدین اویس بن حسن باد

اینرساله بهمین صنعت و این قطعه چنانکه نوشتیم ختم میشود ،

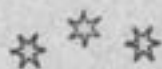
مجموع صفحات آن شصت و سه صحیفه و هر صحیفه ۱۵ سطر

و هر سطر تقریباً در حدود ۴۷ حرف است ، حجم آن ۱۴ در

۶ سانتیمتر ، و نسخه که از روی آن استفاده کرده ایم در تاریخ

غره شوال ۱۰۷۹ در شهر مشهد بخط شکسته نستعلیق بتوسط

شفیع نام نوشته شده است .



از جمله شواهد شعریه که در این رساله بنظر قاصر درآمد
گر چه همه آنها دلنشین بوده بیتی چند که نمونه را شاید در
ختم این سطور آورده شد . از آنجمله در نوع دوم مستزاد گوید :

هر که رخسار دلفروز تو دید ، دل دیوانه بوجه احسن ،
در سر زلف تو بست .

فته باشد که در آئی روزی . نیم مست از در کاشانه من ،
قدحی باده بدست !

مثال دیگر :

تا هجر منش (گذا) باتو وصالی باشد ، گر دست رها کند خیالی باشد .

هیچ از دامن .

از ساعد سیمین کمری ساز مرا ، در زانکه ترا ازین وبالی باشد .

در کردن من !

پوشگاه علوم انسانی مطالعات فرهنگی

مثال دیگر :

دی صبحدم آن غیرت سرو چمنی ، بامن بگرشمه از سر کبر و منی .

میگفت بخشم !

کای مردم دیده تو سقای رهم ، باز آی که تا خاک رهم آبزنی !

گفتم که بچشم !

سوم آنست که بعد از هر بیت مصرعی بهمان بحر میآورد . مثال :

هر گر دل ما از تو بکامی نرسید ، وصلت چو رسید جز بخامی نرسید

دود دل ما بدست او بازت داد ، هر گر نفسی به نزد ما ننشستی

تا در پیت از خانه غلامی نرسید بر خیزو بیا که خواجه آواز داد
و اینرا مسدس نیز گویند.

باب هفتم مسبع ، آنست که هفت مصرع باشد شش مصرع مقفا و
یکی خارج القافیه و شاید که بعضی از مصارع تضمین باشد چنانکه:

نالید کبوتری چو من طاق از جفت وز ناله او دوش نخفتیم و نخفت
او ناله همیکرد و منش می گفتم آنرا که غمی بود که نتواند گفت
غم از دل خود بگفت نتواند رفت این طرفه گلی نگر که مارا بشکفت
نی رنگ تو ان نمود و نی بوی نهفت !

مثال دیگر :

کس را بر او چو نیست یارای سخن گر من ببرد بر دل آرای سخن
دوش از سر عجز و غایت بد حالی با دل گفتم کت بود جای سخن
از من سخنی بگو در اثنای سخن دل گفتم بوقت وصل ما را با یار

چندان نظری نیست که پروای سخن

گروه سگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

باب نهم در مسلسل ... بر چهار نوع ... نوع چهارم : آنست که
قائل غزلی گوید که معنی مقطع موقوف یکدیگر باشند .

غزل

صنما قاعده بخت من اینست که تو
ببری دل ز من و شرط چنین است که تو

التفاتی نکنی سوی من سوخته دل

بر من این محنت و اندوه از اینست که تو

جو رو بیداد و جفا پیشه و عادت سازی

بس درین شیوه مرا گر چه بقین است که تو

خون عشاق بریزی و محابا نکنی

زاهد شهر ازین گوشه نشین است که تو

از خدا ترس نداری و ز کس بیمت نیست

تو بر آنی که همه شهر بر اینست که تو

میکنی جور و جفا و ستم و (پور عماد)

تا بعدی که پدر نیز کمین است که تو

تا یکی در غم آن شوخ نشینی گفتم :

پسرت نیز چنین بیدل و دینست که تو

و نیز در صنعت مراعات النظر عزل بتخلص (حسن) که شاید

مراد حسن متکلم باشد در باره نرد بتعامی آورده که پاره‌های از لغات

آن مورد احتیاج و استفاده است.

وهی هنده:

اتفاقم شب دوشین بدون قی افتاد

شور و شکر علم انکا اندرا و استیوندر حریفی صنمی حور نژاد

مجلس آراسته می بر کفیل و بلان بستمه زینلی

روی بر روی حریف و زغم د هر آزاد

من واو بر صفت و امق و عذرا با هم

کرده از اول شب خلوت و عشرت بنیاد

تا کهان ماه شب چارده ام را در سر

هوس بساختن یک دو ندب نرد افتاد

مهره از کیسه برون کرد و بگسترده بساط

پنج تا خصل باستادی خود طرح نهاد

وه که در لعب فریدم (؟) چه ظرافتها کرد

ذوق آنم نرود در همه عمر از بیاد

من بنقد این دل و جانرا بنهادم پیشش

او ز لب يك دوسه تا بوسه گروگانم داد

ده هزارش حیل و مکر بهر باختنی

بیشمارش نکت و رمز بهر باب گشاد

گفتمش کر تو اجازت دهی از روی ادب

خانه گیرم بسر کوی تو ای حور نژاد

گفت سهل است ترا بر سر چشم جایست

گفتم ای ماه خدا عمر طویلت بدهد

داو هر چند که می خواستم او می افزود

نقش می آمد و می برد پیایی چون باد

در سبک بازی و منصوبه نشستن مثلش

همچو او در همه آفاق نباشد استاد

*پروفسور شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی*

گر چه من زخم تمامی زدم او لیک ببرد

کافرین بر هنر بازو و بر دستش بیاد

سالها بود که در ششدر غم بود (حسن)

شب دوشین گره بسته ز کارش بکشاد

کر چه این غزل بنظر خالی از اغلاطی نیست که در کتابت

رویداده معهذرا در عالم خود نسخه ای کمیناب و غزلی استادانه و دارای

اصطلاحات قدیم میباشد - باری درین کتاب از این قبیل اشعار

جسته جسته دیده میشود و با وجود عیب بزرگی که ذکر آن گذشت

کتابی است جامع و مفید و هر چند بگرد حدایق السحر نمیرسد ولیک
از لطافت خالی نیست .

و در خصوص قافیه موقوف گر چه شمس الدین محمد قیس رازی
در المعجم ذکری از آن صنعت نموده است ، لیکن درین کتاب مشروحتر
ذکر شده است .

م . بهار

خط زلب یار

خط زلب یاز جسته جسته خورد آب خیل غزال است و دسته دسته خورد آب
سرو قدا خیز ز آنکه ساقه فتنه دائم ازین ریشه نشسته خورد آب
ای لب آب حیات لب بلیم سه بو که یکی تشنه کام خسته خورد آب
خورد سکندر سکندری که ازین جام خضر و فاکیش پی خجسته خورد آب
لیدر تحت الحنک ز کاسه پر همین چون شتران رسن گسته خورد آب
سکسکه را تا که در گلوش نگیرد تشنه همان به که جسته جسته خورد آب
فیض درستی بین که پر کشت بلاغت از نی این کک سر شکسته خورد آب
نخم محبت باشک کاشتم اینک نخل نزار شود چوهسته خورد آب
چشم فرو بستم از لذائذ و دیدم چشم من از چشمهای بسته خورد آب
به که خورد (شهر یار) خون دل آری کوزه گر از کوزه شکسته خورد آب

شهر یار

آرمان

نه بینی تو از خواب خور جز زبان
بجز نا توانی نزاید از آن
بکیتی همی خواب و خور خواستن
تن آسائی است و ز جان کاستن
کسی را که نبود جز این آرمان
همان به که مرک آیدش نا کهمان